

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انسان و ادراکات

(مقدمه)

دوره نهم، شماره یک

نام جزوه: انسان و ادراکات (مقدمه)
نویسنده: هیأت تحریریه موسسه در راه حق
ناشر: موسسه در راه حق
نوبت چاپ: مکرر
تاریخ چاپ: ۱۳۹۷ هـ ش
چاپخانه: سلمان فارسی
نشانی: قم، خیابان آیت الله مرعشی نجفی (ارم)
کوچه ۲۰ - پلاک ۱۰ - موسسه در راه حق
تلفن: ۲-۳۷۷۴۳۲۲۱ (۰۲۵)

www.darrahehaq.com

سامانه پاسخگویی پیامکی: ۱۰۰۰۲۲۲۳۳۳

رایگان

فهرست مطالب

- نگاهی به دنیای جدید..... ۵
- مفهوم اخلاق..... ۱۰
- محور بودن انسان در مباحث اخلاقی..... ۱۱
- موضوع اخلاق..... ۱۵
- فطری بودن فضایل و رذایل..... ۱۶
- اخلاق و هستی ادراکی توحیدی..... ۲۴
- اخلاق و شخصیت..... ۲۸
- اخلاق دینی و اخلاق دنیوی..... ۳۳
- خصوصیات اخلاق دنیوی..... ۳۶
- ویژگیهای اخلاق دینی..... ۴۶
- آیا اخلاق نسبی است یا مطلق؟..... ۵۳

دوره دهم، شماره یک / ۵

نگاهی به دنیای جدید

با نگرشی گذرا بر دنیای جدید - که دنیای سیاست، اقتصاد، صنعت، بهداشت و علم و ... است - می‌توان به این مطلب پی برد که حاکمیت و اصالت در حیات انسان‌ها، سیاست و دنیاداری و علم بوده که به عنوان محور و اصل در زندگی فردی و اجتماعی، پدیدار شده‌اند.

نیرومندترین و رشد یافته‌ترین انسان یا جامعه در چنین دنیایی، انسان و جامعه‌ای است که در علم و سیاست و اقتصاد، پیشرفته‌تر باشد؛ رشد در آن‌ها ملاک عظمت و قدرت، و عدم رشد، ملاک عقب‌ماندگی و ضعف محسوب می‌شود.

امروز تمام آرزوی یک ملت این است که از علمی تجربی و رشد یافته، اقتصادی قوی و دولتی نیرومند برخوردار باشد؛ زیرا مشاهده می‌کند که حقوق ملتی که در این سه پدیده عقب مانده و ضعیف هستند؛ پامال است. افریقا، امریکای لاتین، برخی از کشورهای آسیایی و بخصوص خاورمیانه در آتش این ضعف می‌سوزند و محکوم و زیر سلطه دو ابرقدرت شرق و غرب هستند.

جوامع ضعیف برای این که این ضعف را تا حدی بپوشانند و خود را در ردیف کشورهای قدرتمند قرار دهند، از فرهنگ خود فاصله می‌گیرند و سعی می‌کنند در حیات فردی و اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به رنگ آن‌ها در آیند و لااقل در زندگی

دوره دهم، شماره یک / ۷

مصرفی و سبک رفتار، همگام با دنیای جدید، پیش
بروند.

آنچه در چنین دنیایی محکوم و منکوب
واقع شده، «اخلاق انسانی» است. فضایل و رذایل،
دیگر تابع عقل و دین نیست، بلکه روبنایی از علم و
سیاست و اقتصاد است. حق و فضیلت آنجاست که
این‌ها موجود باشند و ارتجاع و بطلان درجایی است
که این چند پدیده نباشند. چرا آمریکا و برخی از
کشورها حق و تو دارند و هر قانونی را می‌توانند باطل
اعلام کنند و آنچه در جهت میل سیاسی و
اقتصادی‌شان است، حق جلوه دهند؟ آری، چنین
حقی، معلول رشد سیاسی و اقتصادی است که زور و

قدرت را برای آنان پدید آورده و به جای معبود حقیقی نشسته است.

برای هر صاحب فهمی روشن است که در دنیای جدید، سیاست و اقتصاد، به جای دین و عقل نشسته و بشر را تدبیر می‌کند و تعیین‌کننده حق و باطل شده است. رابطه انسان با خود، اجتماع و دین، طبق ضوابطی است که صاحبان سیاست و اقتصاد، بر اساس منافع خود تعیین کرده‌اند. دین، حتی در میان اهل دین، در حاشیه زندگی قرار گرفته است. کم هستند افرادی که دین و اخلاق دینی را به متن زندگی بیاورند و بر اساس آن، به محاسبه نفس پرداخته و روابط، آداب و سبک رفتار فردی،

دوره دهم، شماره یک / ۹

اجتماعی، سیاسی و اقتصادی خود را بر اساس اسلوب اخلاق دینی، تنظیم کنند.

باید یادآور شویم که منظور ما از دین، آن دینی است که دست تحریف، آن را آلوده نساخته و پاسخگوی مسائل فکری و عملی انسان در ابعاد مختلف باشد. در این سلسله مباحث برآنیم تا به مبادی اخلاق و سپس، بیان اخلاق در فرهنگ اسلامی و نقش آن در سازندگی انسان اشاره نموده، به بررسی کمال نهایی انسان و رابطه انسان با خود، اجتماع و طبیعت و در پایان، به بیان صفات برجسته اخلاقی و صفات اخلاقی بپردازیم.

مفهوم اخلاق

راغب، در مفردات، می‌گوید: «اخلاق» جمع «خُلُق» به معنای سیرت و صورت باطنی است. چنانکه «خُلُق»، به معنای شکل و صورت ظاهری است.^۱

اخلاق عبارت است از پیدایش کیفیت مثبت و منفی (فضیلت و رذیلت) در ظهور فعلی استعدادها و سجایای باطنی که در پی ممارست و تمرین، ملکه می‌گردند.

علم اخلاق، علمی است که از فضایل و رذایل و نیز رفتار و گفتار ناشی از آن‌ها، همچنین کیفیت ظهور فعلی صفات (مثبت یا منفی) نهفته در نفس بحث می‌کند. با توجه به گستردگی مباحث علم

دوره دهم، شماره یک / ۱۱

اخلاق، آنچه مورد نظر ماست، مباحثی است که برخی در فلسفه اخلاق و برخی دیگر در علم اخلاق مورد توجه قرار می‌گیرند.

محور بودن انسان در مباحث اخلاقی

در این‌که محور مباحث اخلاق، «انسان» است؛ هیچ تردیدی وجود ندارد اما سؤال در رابطه با علت این مطلب است که چرا انسان، محور در مباحث اخلاقی است؟ و اگر او نبود سخن از اخلاق هم نبود، چنان‌که سخن از ارسال رسل و تنزیل کتب هم به میان نمی‌آمد. لازم به توضیح است که چرخش نظام هستی و نظم در جهان - که مجموعه‌ای از پدیده‌ها را تشکیل می‌دهد - بر اساس وجود قانون تکوین است. به این نحو که هر پدیده‌ای به گونه‌ای آفریده شده که

از مقررات خاصّ طبیعی و وجودی خود نمی‌تواند
تخلّف کند.

«... لا يَمْلِكُونَ تَأْخِيرًا عَمَّا قَدَّمَهُمْ إِلَيْهِ وَ
لَا يَسْتَطِيعُونَ تَقَدُّمًا إِلَىٰ مَا أَخَّرَهُمْ عَنْهُ...»^۱ (نه آن
کس را که مشیّت و... از آن سوی که آنان را به پیش
انداخت؛ یارای برگشت و تأخیر ندارند و از آن سوی
که آنان را بازداشت توانایی پیش رفتن
ندارند. به عبارت دیگر، از حدّی که برایشان تعیین
نموده، قدمی پیش و پس نتوانند نهاد).

آیاتی از قرآن، گویای این مطلب است که
فرشتگان^۲ و موجودات آسمان‌ها و زمین^۳، از قانون

۱. دعای اوّل صحیفه سجادیّه.

۲. سوره تحریم، آیه ۶.

۳. سوره رعد، آیه ۱۵.

دوره دهم، شماره یک / ۱۳

تخلف نمی‌کنند؛ اما انسان تخلف می‌کند و قانون را نادیده می‌گیرد و مسلم است که تخلف او از قانون تکوین (قانون حاکم بر نظام هستی) نیست. او قادر نیست جوانی‌اش را برای همیشه نگاهدار و پیر نشود، یا در حال کودکی بماند و جوان نشود، یا به سنّ معین که رسید، خواهان ظهور غریزه جنسی نباشد...، پس تخلف او از قوانین تشریحی است که توسط رسول ظاهری (پیامبران) و رسول باطنی (عقل) بیان می‌شود.

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ، إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»^۱

(انسان را به راه (حقّ و باطل) راهنمایی و هدایت

کردیم، خواه شکرگذار این نعمت باشد و خواه کفران و ناسپاسی کند.)

طرح مسائل اخلاقی - که براساس تشریح دین و عقل است - بر محور بودن انسان، بدان جهت است که او از نفسی دارای ابعاد مختلف، برخوردار می‌باشد. می‌تواند از مرتبه دانی عروج کرده، به مرتبه کمال انسانی نایل شود^۱ و می‌تواند از مرتبه ای به مرتبه دیگر تنزل کند.^۲

انسان از آن جهت که قادر است تنزل و جودی داشته باشد و ناقص شود؛ ابعاد حیوانی را شدت بخشد و بر خود حاکم کند؛ و یا تکامل و جودی پیدا

۱. آیات، ۳۰ - ۲۷ سوره فجر، بیانگر این عروج است.

۲. آیه ۲۲ از سوره انفال، شاهد این تنزل است.

دوره دهم، شماره یک / ۱۵

کرده و کامل شود و به جهات انسانی قدرت دهد و به حاکمیت عقل و شرع تن دردهد؛ فضایل و رذایل، به عنوان محور مباحث اخلاقی در حیات او مورد توجه قرار می‌گیرند. به عبارت دیگر، انسان به لحاظ چندبعدی بودن و برخورداری از اختیار و انتخاب، و استعداد پذیرش خوب و بد مکلف به تکالیف اخلاقی گردیده است تا در پرتو اخلاق دینی از حسیض حیوانیت به اوج انسانیت برسد.

موضوع اخلاق

«موضوع»، عبارت از آن حقیقت کلی است که محور تمام مسائل علم است؛ مانند جسم که از حیث سلامت و بیماری، موضوع علم پزشکی است؛ تمام مسائل پزشکی بر محور این حقیقت کلی است.

با توجه به تعریف اخلاق و این که انسان محور مباحث اخلاقی است موضوع علم اخلاق، «انسان» است از آن جهت که دارای فضایل و رذایل موجود در نفس است که در پرتو اراده و اختیار، ظهور فعلی پیدا می کنند.

فطری بودن فضایل و رذایل

آیا فضایل و رذایل — که مسائل مورد نظر در اخلاق اند — فطری انسان است یا این که تابع افکار اجتماعی و فردی و خیر و مصلحت اجتماعی و فردی هست؟

آیا می توان گفت: آنچه را که یک فرد برای خود خیر و مصلحت می داند فضیلت است و آنچه خیر و مصلحت فرد را در بر ندارد، رذیلت؟ و

دوره دهم، شماره یک / ۱۷

همچنین در اجتماع، آیا ابتدا مصالح و مفاسد، مورد نظر و توجّه قرار می‌گیرند و آنگاه راجع به فضیلت و رذیلت اجتماعی حکم می‌شود؟ یا اینکه ابتدا، اجتماع مورد نظر است و مصالح و مفاسد و حُسن و قُبُح در بُعد اجتماعی ملاحظه می‌شوند؟ البته در برخی از اجتماعات، خیر و مصلحت دنیوی و مادی - آن چنان که در جوامع غربی و شرقی مشاهده می‌شود - و در برخی از اجتماعات، خیر و مصلحت اخروی و دنیوی مورد توجه است.

پاسخ به سؤال فوق، نسبت به دیدی که می‌توان از انسان داشت، متفاوت است. اگر انسان را از حقیقت ثابت برخوردار ندانیم و تمام تحولات حاصل در وجودش را تابع عوامل خارجی بدانیم،

نتیجه حاصل از چنین دیدی این خواهد بود که فضایل و رذایل، تابع شرایط موجود است، و سخن گفتن از فطری یا غیر فطری بودن اخلاق، بی اثر و پوچ خواهد بود.

اما اگر انسان را دارای حقیقت ثابت بدانیم و آنچه در او ظهور فعلی می‌یابد عبارت از قوا و استعدادها، غرایز و فطرت‌های نهفته در او باشد، نتیجه حاصل از این دیدگاه این است که انسان می‌تواند برخوردار از ابزار ادراکی‌ای باشد که شخص حق و باطل و خوب و بد باشد فضایل و رذایلی که در پرتو اختیار و اراده، ظهور فعلی پیدا می‌کنند. بر اساس این بینش، هرگز عوامل خارجی و اجتماعی، چیزی را در انسان ایجاد نمی‌کنند، بلکه احیاناً زمینه

دوره دهم، شماره یک / ۱۹

شکوفایی آن‌ها را فراهم می‌آورند. بینش ما درباره انسان این است که او از حقیقت مجرد و ثابتی برخوردار می‌باشد که در جای خودش به اثبات رسیده است. آن حقیقت ثابت از دیدگاه قرآن، «روح الهی» است که در انسان دمیده شده است.

«فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي...»^۱

(آن‌گاه که او را به خلقت کامل آراستم و از روح خود در او دمیدم...) فضایل و رذایل به این حقیقت ثابت الهام شده است.

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيْتَهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا

وَتَقْوَاهَا»^۲ (سوگند به نفس و به کسی که او را تعدیل

۱. سوره ص، آیه ۷۲.

۲. سوره شمس، آیه ۷ و ۸.

کرد (و نیکو بیافرید) و شرّ و بدی ، و تقوا و خوبی
را به او الهام فرمود.

طبق بیان قرآن ، همان گونه که انسان دارای
فطرت و توحیدی است و از طریق آن، به وجود خدای
بزرگ - که دارای جمیع صفات زیباست - پی می‌برد.
از راه فطرت نیز به فضایل و رذایل آشنا می‌گردد؛ و
می‌یابد که فضیلت، تقوای نفس؛ و رذیلت، فجور
نفس است. عقل نیز این بیان قرآن را تأیید و ثابت
می‌کند، و مسأله حُسن و قبح عقلی بیانگر آن است
که عقل به درک حُسن فضایل و قبح رذایل نایل
می‌شود و به تبیین اخلاق نظری می‌پردازد.

اخلاق نظری بدان معناست که اراده و اختیار
انسان، نقشی در حسن و قبح صفات فضیلت و

دوره دهم، شماره یک / ۲۱

رذیلت ندارند. این که چه صفاتی خوب است و چه صفاتی بد، از قلمرو اختیار و اراده ما خارج است. اراده ما محور خوب و بد نیست؛ بلکه حسن و قبح دارای ملاک عقلی و فطری است. این که عدالت و احسان خوب است و ظلم و بخل در انفاق، بد است؛ از جمله این صفات است. آنچه در قلمرو اختیار و اراده قرار می‌گیرد، مربوط به اخلاق عملی است - که دین و عقل عملی بیانگر آن می‌باشند - عمل به مسأله‌ای مشخص در مسیر حصول تهذیب نفس از جمله اخلاق عملی است. البته مُشخّص نوع اخلاق عملی، اخلاق نظری - به عنوان زیر بنای اخلاق عملی - است.

معنای فطری بودن فضایل و رذایل این نیست که مصادیق آنها را بدون تعلیم و تربیت و وجود معلّم درک کنیم و محتاج به ارسال رسل نباشیم؛ اگر چنین بود، هیچ کس و هیچ قوم و اجتماعی در مصادیق فضایل و رذایل، اختلافی نمی داشت.

هر انسانی، حسن عدالت و قبح ظلم را درک می کند و در آن اختلافی ندارد؛ ولی در مصادیق عدالت و ظلم، آرا و نظرها مختلف است. لذا مسائل بیان شده در دین، مصادیق فضیلت و رذیلت هستند؛ که ملاک آن ها حُسن و قبح عقلی است. زیرا عقل، نخست اعتماد به دین را ثابت می کند آنگاه می گوید. اوامر دینی - که بیان کننده فضیلت اند - برگشت به

دوره دهم، شماره یک / ۲۳

عدالت و کمال انسانی دارد. و نواهی - که بیان کننده رذیلت اند - برگشت به ظلم و نقص در انسانیت می کنند.

به عبارت دیگر، می گوئیم: فضایل و رذایل از آن جهت فطری اند که انسان، به لحاظ مرتبه عالی وجودی اش، طالب کمال انسانی بوده و صفات معبود را جستجو می کند؛ و به لحاظ مرتبه دانی وجودی اش، در طلب مادیت و ملک و در پی صفات پست حیوانی می باشند. بنابراین، آنچه از صفات و اعمال، مناسب مرتبه انسانی باشد، فضیلت و آنچه صرفاً در جهت رشد صفات حیوانی باشد - به نحوی که با بعد والای انسانی منافات داشته باشد - رذیلت محسوب می شود. از دیدگاه عقل، صفات

انسانی حُسن، و صفات حیوانی صرف، نوعاً برای انسان، قبیح و زشت است.

اخلاق و هستی ادراکی توحیدی

دیدنِ هستی از دیدگاه توحیدی، هستی ادراکی توحیدی را تشکیل می‌دهد و اخلاق در این دیدگاه بسیار زیباست. با نگرش به هستی از چنین دیدگاهی استفاده می‌شود که اخلاق در پرتو هستی ادراکی توحیدی، معنا و مفهوم پیدا می‌کند. و درک حقیقت هستی درگرو ظهور فعلی اخلاق انسانی است. زیبایی اخلاق، در هستی ادراکی توحیدی، از آن جهت است که اخلاق، انسان را به هستی مطلق پیوند می‌دهد؛ به طوری که انسان، جلوه و مظهر جمال و صفات هستی مطلق می‌گردد.

دوره دهم، شماره یک / ۲۵

چرا اخلاق در هستی ادراکی توحیدی دارای معنا و مفهوم است؟ در بینش شخصی که هستی را از دیدگاه توحیدی می‌بیند، آفرینش جهان حق است. زیرا جهان، شعاع و ظهور وجودی است از کمال مطلق، نور مطلق، زیبایی مطلق و... و انسان که پدیده‌ای از جهان می‌باشد؛ دارای وجودی است که آیه و نشانه حق است و می‌تواند با اراده و اختیارش به مقامی نایل شود که حق مطلق را نظاره کند. و اگر روزی آیه حق در حدّ تراب و خاک بود؛ و روزی در حدّ، نطفه، روزی هم آیه حق در مقام بلند انسانی و عرفانی باید باشد.

بنابراین، حق بودن جهان و انسان، و آیه و نشانه حق شدن، درگرو بینش هستی ادراکی توحیدی

است. و اخلاق به معنای نایل شدن به فضایل انسانی در داشتن چنین بینشی است، زیرا فضایل انسانی در مرتبه عالی وجود انسان مطرح است؛ مرتبه‌ای که نظر به مطلق دارد. لذا اگر منکر هستی ادراکی توحیدی باشیم؛ آنچه وجود خواهد داشت؛ اخلاق انتفاعی خواهد بود؛ اخلاقی که در آن، خواسته‌های دنیوی مطرح است. دیگر این که درک حقیقت هستی در ظهور فعلی فضایل انسانی است. انسان با اتصال به صفات الهی موفق به دیدار حق می‌شود و به قرب هستی مطلق می‌رسد. و رسیدن به چنین دیداری در بینش هستی، ادراکی توحیدی است و اتصال مرتبه انسانی به حق مطلق درگرو اخلاق حسنه و مکارم اخلاق؛ و آیه و نشانه حق شدن در مقام انسانی، آن

دوره دهم، شماره یک / ۲۷

گاه تحقق می یابد که انسان، رنگ الهی بگیرد. و اخلاق، وسیله ای جهت گرفتن رنگ و صفات الهی است.

از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)

نقل شده که فرمود:

«جَعَلَ اللَّهُ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ صِلَةً بَيْنَهُ وَبَيْنَ عِبَادِهِ

فَحَسَبُ أَحَدِكُمْ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِخُلُقٍ مُتَّصِلٍ بِاللَّهِ»^۱

خداوند، مکارم اخلاق را سبب اتصال بین خود و بندگانش قرار داد؛ پس کافی است یکی از شما تمسک بجوید به اخلاقی که متصل به خدا باشد.

انسان، در پرتو اخلاق اسلامی، مراحل سیر و

سلوک را طی می کند تا زمینه رشد را فراهم کرده و

قابلیتی را در نفس ایجاد نماید تا از جانب مبدأ وجود، بر ظرفیت وجودی‌اش افزوده شود تا متخلّق به صفات الهی گردیده، در نهایت به قرب الهی نایل شود.

«فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا
وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»^۱. کسی که به لقای
پروردگارش امیدوار است؛ باید نیکوکار شده و در
پرستش خدا کسی را با او شریک نگرداند.

اخلاق و شخصیت

حقیقت باطنی شخص که تعیین کننده نحوه افکار، رفتار و گفتار اوست؛ شخصیت نامیده می‌شود و منظور از حقیقت باطنی، مجموعه استعدادها،

دوره دهم، شماره یک / ۲۹

فطرت‌ها و غرایزی است که ظهور فعلی یافته‌اند. گاهی نیز شخصیت، به موقعیتی که شخص دارد؛ اطلاق می‌شود؛ با توجه به موقعیت و اعتبار اجتماعی‌اش شخصیت اجتماعی، و با توجه به اعتبار علمی و سیاسی‌اش، شخصیت علمی و سیاسی پیدا می‌کند. اگرچه موقعیت‌های مختلف اجتماعی، علمی و سیاسی و ... بر رفتار، گفتار و افکار شخص تأثیر می‌گذارد؛ لکن تشکیل دهنده شخصیت حقیقی او نیست. ممکن است دو فرد از نظر شخصیت علمی و اجتماعی یا سیاسی مساوی باشند و به یک نحو مورد احترام قرار گیرند؛ ولی به لحاظ شخصیت حقیقی، کاملاً متفاوت بوده و هر کدام روش و سبک رفتاری مخالف با دیگری داشته باشد. کیفیت

تربیت، نوع هستی ادراکی و نحوه تجزیه و تحلیل حیات و مسائل مربوط به آن، فعلیتی را در نفس انسان ایجاد می‌کنند که سازنده و فاعل شخصیت حقیقی است.

جایگاه اخلاق در اینجا این است که به شخصیت، رنگ و روش و رویه می‌دهد. زیرا تربیت ظهور فعلی قوای نفس، و اخلاق، نحوه آن ظهور است. برای توضیح، به آن دو فردی را مثال می‌زنیم که استعداد علمی آن‌ها یکسان شکوفا شده و از نظر تربیت استعداد علمی هر دو یکسان هستند. اما نحوه و روش ظهور فعلی آن‌ها ممکن است متفاوت باشد. و لذا به کارگیری تربیت علمی در آن دو فرد مختلف خواهد بود.

دوره دهم، شماره یک / ۳۱

کسی که در طول تحصیل، اندیشه‌اش ثروت جویی، ریاست‌طلبی، فخر کردن بر دیگران و به‌طور کلی رسیدن به دنیایی آباد بوده است؛ در مقایسه با کسی که تحصیلش، وسیله‌ای جهت رشد فکری، خدمت به هم‌نوع، جلب رضایت حق و ... و بوده است؛ شخصیتی کاملاً متفاوت دارد. به عبارت دیگر، کسی که علمش همراه با تهذیب نفس است؛ شخصیتی انسانی، و فردی که علمش همراه با دنیا‌طلبی بوده است؛ شخصیتی دنیوی دارد. بنابراین، شخصیت کامل در پرتو تربیت، همراه با اخلاق پدید می‌آید. حسن خلق دینی و مکارم اخلاق، شرط لازم شخصیت انسانی است. در حالی که حسن خلق دنیوی یا سوء خلق، شرط لازم شخصیت دنیوی است. آن

کس که صاحب شخصیت انسانی شد؛ در جستجوی حلال و دوری از کارهای زشت است.

امام (علیه السلام) فرمود: «حَسَنُ الْخُلُقِ فِي ثَلَاثٍ: اجْتِنَابِ الْمَحَارِمِ وَطَلَبِ الْحَلَالِ وَالتَّوَسُّعِ عَلَى الْعِيَالِ»^۱ اخلاق زیبا و نیک در سه چیز است: ۱- دوری از محرّمات ۲ - طلب حلال ۳ - ایجاد رفاه خانواده در حدّ امکان.

«حُسْنُ الْاِخْلَاقِ بُرْهَانُ كَرَمِ الْأَعْرَاقِ»^۲؛

اخلاق و صفات پسندیده، دلیل بر عرق و وراثت نیکو و پسندیده است.

۱. بحار ج ۷۱، ص ۳۹۴.

۲. غررالحکم، ج ۱، ص ۳۷۹.

دوره دهم، شماره یک / ۳۳

اما حسن خلق صاحب شخصیت دنیوی، همیشه توأم با ریا و نفاق است. احترام گذاشتن او به دیگران بدان جهت است که به دنیای بهتری برسد. و در صورتی که دارای سوء خلق باشد مرتکب اعمال غیرانسانی و زشت می‌شود.

در اینجا مناسب است به توضیح حسن خلق دینی و دنیوی بپردازیم.

اخلاق دینی و اخلاق دنیوی

یکی از غرایزی که در وجود انسان نهفته است؛ غریزه منفعت‌طلبی است. به همین جهت تلاش و اقدامش در زندگی، در جهت جلب منفعت خویش است. هیچ فردی علیه خود اقدام نکرده و بر ضرر خود گام بر نمی‌دارد. با وجود این غریزه است که به راه‌ها و

آرمان‌ها و کالاهایی جذب می‌شود که آن‌ها را به نفع خود می‌بیند. در مقابل، به دفع مواردی که ضرر و خسران داشته باشد؛ می‌پردازد. مثل انسان در این طبیعت، مثل تاجری است که کالایش را به دست گرفته و در جستجوی مشتری و بازاری است که آن را به بالاترین قیمت بخرد.

وجود انسان از هر کالایی عزیزتر است؛ لذا هر شخصی در نفع و ضرر این کالا دقت بیشتری دارد. آنجا که مواجه با خطر جانی و وجودی می‌شود، آرزو می‌کند که ای کاش همه هستی از آن او بود؛ آن را در قبال رهایی از این «خطر» می‌بخشید و نجات پیدا می‌کرد. و این دلیل روشن بر این حقیقت است که

دوره دهم، شماره یک / ۳۵

انسان فطرتاً وجودش را عزیز می‌دارد و براساس
غریزه منفعت‌طلبی‌اش، در پی نفع و سود خود است.
لازمه چنین غریزه‌ای این است که به سمتی
حرکت کند، و مقصدی را در نظر داشته باشد که
سود بیشتری به دست آید و انتخاب هدف بهتر برای
هر کس، بستگی به آگاهی او از هستی دارد؛ برخی
طبیعت و دنیا را مقصد خود دانسته و برخی دیگر
حقیقتی ماورای آنچه محسوس است را هدف قرار
داده و به سمت آن حرکت می‌کنند. آنان که طبیعت و
دنیا را مقصد خویش قرار می‌دهند؛ دارای اخلاق
دنیوی، و آنان که هستی فوق مادی و دنیوی را
جستجو می‌کنند و در رفتار و گفتار تابع آن حقیقتی
اعلی هستند، دارای اخلاق دینی‌اند.

خصوصیات اخلاق دنیوی

اولین مشخصه اخلاق دنیوی برخوردارگی از بی‌ثباتی است. آنچه در دنیا وجود دارد؛ نفع و سود مادی با شرایط مختلفی است که هر فرد و اجتماعی با آن روبرو می‌شود. و لذا اخلاقی که تابع شرایط گوناگون و در حال تغییر و تبدل و دگرگونی باشد؛ دارای ثبات نیست.

شخص دارای چنین اخلاقی، تناقض‌گو است. گفتار، رفتار و افکارش تابع معیار صحیح نیست؛ به موقعیتی نظر دارد که گرفتار آن است. دوستی با افراد، خوب سخن گفتن، احترام به دیگران و... تابع شرایطی است که بر او حکومت می‌کند که به محض نفی آن شرایط، از دوستی، احترام

دوره دهم، شماره یک / ۳۷

و خوب سخن گفتن خبری نیست. در واقع نگاه چنین انسانی به مردم، نگاه ابزاری است. یعنی آن‌ها را با دنیای خود مقایسه کرده و می‌سنجد؛ دنیایی که گرفتار آن است - تا آنجا که سود مادی اش اقتضا می‌کند، حسن خلق نشان می‌دهد. در غیر این صورت، رهایشان می‌کند و احیاناً - اگر برایش مضر باشد - در صدد نابودی آنها برمی‌آید. افراد دارای چنین اخلاقی عملاً احساس‌گرا بوده و بسیاری از آنان برای آفرینش، غرض و هدفی قائل نیستند؛ دین و مسائل آن را از بعد منافع دنیوی نگریسته و تحلیل می‌کنند. تا آنجا با مذهب و مذهب‌یون همراه‌اند که خساراتی به دنیایشان وارد نشود.

امام حسین (علیه السلام) فرمود: «الْأَنْسَابُ عِبِيدُ الدُّنْيَا وَالِدَيْنُ لِعَقِّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَ مَا دَرَّتْ بِهِ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مَحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ»؛^۱ مردم بنده دنیایند و از دین تنها اسمی بر سر زبانها دارند و تا هنگامی که زندگی خوشی داشته باشند به گرد دین می گردند اما اگر با پیش آمدن ناگواری امتحان شوند؛ دینداران رو به اقلیت خواهند رفت.

دنیا و دنیاداران در نزد آنان عظیم و بزرگانند. آن‌ها فرش متکبرین و عرش متواضعین هستند و اگر اهل دین باشند؛ دین در حاشیه زندگی شان خواهد بود و بهره آنان از دین محدود به بهره دنیوی است. کسی که از اخلاق دنیوی برخوردار است، مورد

دوره دهم، شماره یک / ۳۹

اعتماد نیست؛ اسرار نگاه نمی دارد؛ امروز اقتضا می کند با تو صمیمی باشد اما فردا که شرایط عوض شد، تمام خدمات گذشته تو را نادیده خواهد گرفت.

علی (علیه السلام) صاحب چنین اخلاقی را «همج الرعاع» نامیده است؛ آن جا که فرمود: «الأناس ثلاثة: فعالم ربّانی و متعلّم علی سبیل نجات و همج رعاع أتباع كل ناعق يميلون مع كل ريح، لم ينصيوا بنور العلم و لم يلجأوا إلى ركن وثيق».

مردم سه دسته اند: عالم ربّانی، طالب علم و آموزنده‌ای که به راه نجات و رهایی است، و مگسان کوچک و ناتوانی که پیرو هر آواز کننده‌ای بوده و با هر بادی می‌روند، و از نور دانش، روشنی نطلبیده و به پایه استوار و مطمئنی پناه نبرده‌اند.

در اخلاق دنیوی، ظاهر با باطن هماهنگ نیست؛ ظاهر کار احیاناً شایسته و خوب است؛ گذشت می‌کند؛ تقوا نشان می‌دهد و.... ولی محرک او حبّ جاه، مقام، ثروت و شهرت و... است. زیرا که اخلاق او از فضیلت برخوردار نیست. در اخلاق دنیوی، نفوس گرفتار اوهام و خیالات‌اند؛ از عقل بهره نمی‌گیرند. به همین لحاظ همیشه در حال شک و تردید هستند و نسبت به دیگران احیاناً حسّاس‌اند، و گویا چنین می‌پندارند که افراد می‌خواهند به منافع آنان لطمه وارد کنند. اینان هنگامی که دور از شغل و دوستان هستند - و به اصطلاح حالت خلوت دارند - احساس پوچی می‌کنند. خلاصه این‌که، چندان به مرتبه عالی نفس توجه نداشته و تا بعد حیوانی تنزل

دوره دهم، شماره یک / ۴۱

می یابند. به همین جهت، حرکت آنان به سمت دنیای فانی و پست است.

علی (علیه السلام) فرمود: «الْنَّفْسُ الدَّيْبَةُ لَا تَنْفَكُ عَنِ الدَّنَاءَاتِ» نفس فرومایه و پست از دنائت و پستی جدا نمی شود. باید توجه داشت که افراد متخلّق به اخلاق دنیوی، هنگامی خطرناک اند که از امکانات لازم مادی برخوردار باشند. در غیر این صورت، احیاناً افراد به ظاهر آراسته ای هستند که نباید از دسیسه های آن ها غافل بود. برای توضیح مطالب فوق، نیازی به بیان مثال و یا نقل حادثه و قضیه ای نیست؛ فقط کافی است نگاهی - هرچند کوتاه - به زندگی سیاست‌بازان، ثروت‌اندوزان، شهرت‌طلبان و ریاکاران و مقدّس مآبان بی‌شعور و عالمان متهتک و

بی‌دین و.... بیندازیم. پایان کار اینان، این است که با غصّه و حسرت چشم از دنیا فرو خواهند بست و باروحی ناپاک و پراضطراب و وحشت‌زده به عالم پس از مرگ وارد خواهند شد.

قرآن افراد صاحب اخلاق دنیوی را چنین معرفی می‌نماید: «قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ»؛ (ای رسول ما) بگو اوست خدایی که شما را از نیستی به هستی آورد دو گوش و چشم (شنوا و بینا) و دل (هوشیار) به شما عطا کرد و حال آنکه بسیار کم از نعم او شکر گذاری می‌کنید.

دوره دهم، شماره یک / ۴۳

حقیقت انسان و روح انسانی طالب صراط
مستقیم بوده و به سمت و مقصد الهی دل بسته است.
پس کسی که چهره برگردانده و پشت به حق کرده
است، از نظر سیرت و صورت باطنی، به دورافتاده و
نگونسار طیّ طریق می کند. و لذا آنگاه که به محضر
حق شرفیاب شود، خجالت زده و سرشکسته است.

«وَلَوْ شِئْنَا لَا تَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدِيهَا وَ لَكِنْ حَقَّ
الْقَوْلُ مِنِّي لَا فَلَنَ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»؛ و
اگر ما به مشیت ازلی می خواستیم هر نفسی را به
کمال هدایتش می رساندیم ولیکن وعده حق و حتمی
من است که دوزخ را البته از (کافران) جن و انس پر
سازم.

اگر حسن خلق دنیوی را درست تحلیل کنیم، پی خواهیم برد که برگشت آن به سوء خلق است؛ هر چند ظاهری آراسته دارد ولی دارای باطنی زشت است. علاوه بر این، حسن خلق دنیوی در بردارنده سه نوع ظلم است که قبح آن، فطری عقل است:

۱- ظلم به خود ۲- ظلم به دیگران ۳- ظلم به

خدا.

نتیجه ظلم به خود، محکومیت مرتبه عالی نفس انسان می‌باشد که کمال مطلق را می‌طلبد و این در حالی است که شخص دارنده حسن خلق دنیوی، متاع فانی دنیا را هدف اصلی قرار می‌دهد و این، دون شأن انسان است. ظلم به دیگران، نتیجه اش بی‌حرمتی

دوره دهم، شماره یک / ۴۵

به مقام انسانی افراد است. اخلاق انسانی اقتضا می‌کند که نظر به انسان‌ها، نظر انسانی باشد نه وسیله‌ای و ابزاری. در صورتی که شخص متخلّق^۱ به اخلاق دنیوی، نگاه ابزاری به انسان‌ها داشته و آن‌ها را وسیله‌ای جهت منافع شهوی می‌بیند. و این، بی‌احترامی به انسان‌هاست؛ نادیده گرفتن شخصیت انسانی افراد بزرگ‌ترین توهین به مقام انسانی است. علاوه بر این، چنین شخصی با چنین دیدی نمی‌تواند حقوق دیگران را مراعات کند؛ به خصوص آنجا که با منافع او تضاد داشته باشد.

۱. مُتَخَلِّق: پذیرنده اخلاق، مُتَخَلِّق به صفات الهی،

همخو شدن با صفات خداوند.

اما ظلم به خدا، نتیجه‌اش ناسپاسی صاحب نعمت است؛ از نعمت‌های الهی بهره‌مند شدن؛ ولی در جهت خلاف خواست مالک آن نعمت، حرکت کردن؛ و نعمت خدا را در طریقی که هدف آن غیر از تقرّب به خداست، به کار گرفتن ظلم و بی‌حرمتی به مالک و ولیّ نعمت است.

بر این اساس، دنیاگرایی هرچند در آن حسن خلق باشد؛ صرف نظر از این که مانع رشد معنوی انسان می‌گردد؛ بر نقص وجودی او می‌افزاید.

ویژگی‌های اخلاق دینی

اخلاق دینی دربرگیرنده آثاری متفاوت با اخلاق دنیوی است؛ این اخلاق از معیاری الهی برخوردار می‌باشد و آن، این که شخص دارنده چنین اخلاقی در

دوره دهم، شماره یک / ۴۷

پی جلب خشنودی خداست. و این بزرگ‌ترین فضیلت برای انسان است و تربیت در پرتو آن، صبغه^۱ و رنگ الهی پیدا می‌کند، ظهور فعلی استعداد که در پرتو تربیت می‌باشد؛ در جهت فضایل انسانی قرار گرفته، هنر، علم، شجاعت، و به خدمت انسان و انسانیت در می‌آید.

اخلاق دینی دارای ثبات است. بدین گونه که فضیلت در هر حال، فضیلت؛ و رذیلت؛ در هر شرایطی رذیلت است؛ خواه در جهت منافع دنیوی باشند و خواه نباشند. در اخلاق دنیوی، معیار، منافع دنیوی بود. گاهی منافع دنیوی اقتضا می‌کند که انسان به

۱. صبغه : رنگ، صبغة الله : رنگ الهی . در هنگام وقف «ت»

حقوق دیگران تجاوز کند، دروغ بگوید، که به دنبال آن، رذیلت، صفت حسن به خود می‌گیرد؛ اما در اخلاق دینی، معیار، قرب به خداست و با داشتن صفت رذیلت هرگز نمی‌توان به خدا نزدیک شد. لذا رذیلت همیشه رذیلت است.^۱

در اخلاق دینی، هم حسن ظاهری وجود دارد و هم حسن باطنی. اخلاق اسلامی ظاهر و باطنش زیباست. ظاهرش امر به انجام کارهایی است که مورد تأیید عقل و شرع است و باطنش جلب خشنودی خداست.

۱. در بحث «مطلق و نسبی بودن اخلاق» این مطلب، روشن‌تر خواهد شد.

دوره دهم، شماره یک / ۴۹

افراد متخلّق به اخلاق دینی از هماهنگی بیرون و درون برخوردارند. به همین جهت، تناقض در گفتار، اعمال و افکارشان دیده نمی‌شود؛ دارای ثبات شخصیت هستند؛ آفرینش را حق می‌دانند؛ توجه آن‌ها به مرتبه عالی نفس است؛ از وهم و خیال، به عقل پناه می‌برند، به انسان‌ها بادید الهی می‌نگرند؛ و با حسن خلق دینی، زمینه رسیدن به درجات معنوی را فراهم می‌آورند.

رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله

وسلم) فرمود:

«إِنَّ الْعَبْدَ لَيَبْلُغُ بِحُسْنِ خُلُقِهِ عَظِيمَ دَرَجَاتٍ
الْآخِرَةَ وَشَرَفَ الْمَنَازِلِ وَإِنَّهُ لِيُضْعِفُ الْعِبَادَةَ؛^۱ به راستی،

بنده با حسن خلُقش به درجات عظیم آخرت و منازل
باشرافت نایل می‌گردد؛ با اینکه او در عبادت کم‌توان
است و عباداتش زیاد نیست.

تردید نیست که اخلاق دنیوی - که معیار
آن دنیاگرایی است - انسان را به مقام بلند معنوی در
آخرت نمی‌رساند. زیرا آنچه در دنیا و برای دنیا
باشد، فانی است و بقا ندارد.

«ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» آنچه - از
مال دنیا - در نزد شماست فانی می‌شود و آنچه - از
خزاین رحمت - نزد خداست پاینده و باقی است.

حسن خلق دینی به دلیل برخوردارگی از
باطنی زیبا، تقویت‌کننده ایمان است. چنانکه رسول
اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ

دوره دهم، شماره یک / ۵۱

تَعَالَى الْإِيمَانَ، قَالَ: اللَّهُمَّ قَوِّنِي فَقَوَاهُ بِحُسْنِ الْخُلُقِ
وَالسَّخَاءِ....»^۱ چون خدای متعال ایمان را آفرید،
گفت: خدایا! مرا قوی گردان؛ پس خداوند او را به
حسن خلق و سخاوت تقویت فرمود....

حسن خلق دنیوی در جهتی، برخلاف ایمان
است؛ به همین دلیل هرگز تقویت کننده ایمان نبوده،
بلکه آن را به ضعف می کشاند. عمل صالح - که شرط
لازم حیات پاکیزه است - در پرتو اخلاق دینی تحقق
می یابد. زیرا عمل صالح آن است که از دو حسن و
زیبایی برخوردار باشد:

۱. حسن ظاهری و به اصطلاح فعلی؛ بدین معنا که نفس فعل، شایسته و مورد تأیید عقل و دین می‌باشد؛ مانند: احترام به دیگران، مدارا، صبر و...
۲. حسن باطنی یا زیبایی فاعلی، بدین معنا که

شخص

دارای انگیزه شایسته‌ای است - بُعد معنوی فعل
- و آن، انجام فعل در جهت خشنودی خداست.

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ
فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ»^۱ کسی که از مرد و زن عمل صالح انجام دهد
و مؤمن باشد، پس او را زندگی طیب و پاکیزه دهیم
و به آنها جزایی بهتر دهیم از آنچه انجام می‌دادند.

دوره دهم، شماره یک / ۵۳

به طور قطع، عمل در پرتو اخلاق دنیوی هر چند شایسته باشد؛ ولی حسن باطنی ندارد. و لذا در دیدگاه دین، چنین عملی نتیجه اش حیات طیب نخواهد بود.

آیا اخلاق نسبی است یا مطلق؟

دانستیم که محور اخلاق، «انسان» است، از آن جهت که انسان است؛ اما انسان نه به عنوان فرد و نه به عنوان موجود اجتماعی و نه هر قید دیگر؛ به همین دلیل نسبی و یا مطلق بودن اخلاق را به لحاظ انسان بودن انسان مورد توجه قرار می دهیم.

مطلق بودن اخلاق بدین معناست که حسن و قبح در مسائل اخلاقی دائمی بوده و آنچه موضوع حسن است، همیشه و دائماً نیکو است؛ و آنچه متعلق

قبح قرار می‌گیرد؛ دائماً و همیشه زشت و بد است. به طوری که افراد، زمان، مکان و حوادث و ... تغییری در قبح و حُسن آن‌ها به وجود نمی‌آورند. اما معنای نسبی بودن این است که مسائل اخلاقی در معرض تغییر و تحوّل زمان، مکان و احیاناً حوادث هستند. نظیر سخن آنانی که مسائل اخلاقی را تابع طبع مادی انسان می‌دانند.

دانسته شد که اخلاق از فطریّات و وجدانیّات است؛ به همین لحاظ، ذاتی نفس می‌باشد؛ لذا در مطلق بودن آن‌ها شک و تردیدی وجود ندارد. ولی آنچه موردشک قرار گرفته و برخی را به تردید در مورد مطلق بودن اخلاق، واداشته؛ این شبهه است که: اگر اخلاق مطلق است و مسائل آن

دوره دهم، شماره یک / ۵۵

وجدانی است، پس چرا عقل و یا شرع در برخی از مواقع، حکم به ارتکاب قبیح و ترک حسن می‌کند؟ مانند آنجایی که نفس محترمه‌ای در معرض خطر باشد و ما برای نجات او دروغ بگوییم و این دروغ گفتن را تجویز کرده، گویا حُسن صدق را به کذب بدهیم و قبح کذب را به صدق.

در پاسخ این شبهه می‌گوییم:

این‌گونه نیست که انسان، همیشه در مقام عمل، بین حسن و قبح قرار گرفته باشد. بلکه احیاناً بین قبح و اُقبیح قرار می‌گیرد. چنانکه ممکن است بین حسن و اُحسن قرار گیرد. در مثال مزبور، شخص، بین دو عمل - که یکی قبیح و دیگری اُقبیح است - قرار گرفته. دروغ گفتن زشت است ولی قتل یک نفس محترمه،

بدون جهت صحیح، زشت‌تر است؛ دروغ زشت است ولی شکست جبهه حق در میدان نبرد زشت‌تر است؛ راست گفتن حسن است لکن پیروزی جبهه حق أحسن است. عمل به قبح را بر عمل به أقبح و عمل به أحسن را بر عمل به حسن ترجیح می‌دهیم. و این حکم عقل از باب اهمّ و مهم است.

در مقام عمل، تزاحم پدید آمده و در مقام تزاحم، انجام هر دو غیر ممکن بوده و از توانایی انسان خارج است. لذا عقل قدم به میدان نهاده و به انسان، راه‌حل نشان می‌دهد و آن، این‌که: فکر کن و بیندیش، بین کدام یک أرجح و کدام یک راجح است. أرجح و اهمّ را بر راجح و مهم، مقدّم بدان، و درواقع تقدّم اهم بر مهم، حسن ذاتی داشته و فطری است.

دوره دهم، شماره یک / ۵۷

چنانکه تقدّم مهم بر اهم، قبح ذاتی دارد. یک نکته در اینجا باقی است و آن، این‌که: آیا دروغ گفتن در اینجا دارای مصلحت شده - چنانکه در بیان بسیاری از افراد است که می‌گویند: دروغ مصلحت‌آمیز - یا این که مصلحت چیز دیگری است؛ ولی رسیدن به آن، از طریق ارتکاب قبح است؟ چنانکه می‌خواهیم به یک چمن‌زار و بوستان پرگل برسیم، چاره‌ای نداریم که از خارستان گذر کنیم. در اینجا هم برای رسیدن به آن مصلحت، چاره‌ای نداریم که از زشتی دروغ بگذریم؟

آنچه به نظر می‌رسد این است که آنچه دارای قبح ذاتی است، دارای مصلحت نبوده و مصلحت در غرض اصلی شخص که پیروزی جبهه

اسلام است، نهفته است؛ مثلاً: نفس محترمه باید حفظ گردد؛ این غرض دارای مصلحت است. راه رسیدن به چنین مصلحتی در برخی از مواقع ارتکاب قبح است. در اینجا اگر می‌گوییم دروغ مصلحت‌آمیز، بدان جهت است که به غرض دارای مصلحت منتهی می‌شود. به عبارت دیگر، مسامحه در تعبیر است.

اگر به گونه‌ای دیگر به مطلب نظر کنیم؛ اصلاً کذب در اینجا یک مطلب بی‌رنگی خواهد بود که مورد توجه نیست و آن، این که ما درواقع، از طریق ترک اقبیح که دارای حسن ذاتی است به‌واقع رسیده‌ایم و چون ترک نکردن اقبیح، خود، ارتکاب قبح است و رذیلت محسوب می‌شود؛ مرتکب فضیلت شده‌ایم، که ترک اقبیح باشد؛ یا مرتکب

دوره دهم، شماره یک / ۵۹

أحسن شده ایم که نجات نفس محترمه باشد.
به هر حال در دنیای تزاحمات، این فطرت و عقل و
دین است که پا در میان گذاشته و ما را هدایت
می کند.

پایان